«شما اشتباه می کنید. خاك در آب دریا شسته می شود. اما آنها نزدیك دهانشان دم دارند و دلیلش اینست که...» در اینجا لاك‌پشت مسخره خمیازه‌ای کشید و چشمهایش را بست. به گریفون گفت:

«راجع به دلیلش و چیزهای دیگر برایش صحبت کن.»

گریفون گفت:

«دلیلش اینست که آنها با خرچنگ ها می رقصند. به همین دلیل در آب دریا غرق می شوند. راهشان را گم می کنند. بنابراین دمشان را در نزدیکی دهانشان قرار می دهند و دیگر نمی توانند آنها را جدا کنند. همین.»

آلیس گفت:

«متشکرم. خیلی جالب بود. اصلاً این مطالب را نمی دانستم.»

گریفون گفت:

«بیشتر از اینها هم می توانم برای شما تعریف کنم، البته اگر تمایل داشته باشید. راستی می دانید چرا اسم این نوع ماهی وایتینگ است؟»

آلیس گفت:

«تاکنون درباره‌اش فکر نکرده بودم. چرا؟»

گفت:

«برای اینکه چکمه‌ها و کفش ها را براق می کنند.»

آلیس کاملاً دچار حیرت شد، نگاهی به کفشهای خودش انداخت و

پیش از آنکه پاسخی بدهد فکری کرد و گفت:

«ولی کفش های من مشکی است.»

گریفون با لحنی قاطع گفت:

«کفش ها و چکمه‌هائی که در ته دریا هستند. حالا دیگر باید بدانی.»

آلیس که هنوز افکارش متوجه آوازی بود که شنیده بود گفت:

«اگر من ماهی بودم، به نهنگ می گفتم... لطفاً از ما فاصله بگیر، ما نمی‌خواهیم با شما بازی کنیم!»

لاك‌پشت مسخره گفت:

«آنها مجبورند که با هم باشند. هیچ ماهی عاقلی بدون نهنگ به جائی نمی‌رود.»

آلیس با حالتی حیرت‌زده پرسید:

«واقعاً اینطور است؟»

«البته که اینطور است. اگر یك ماهی نزد من بیاید و به من بگوید که قصد مسافرت دارد، من خواهم پرسید... با کدام نهنگ؟»

آلیس با اندك واهمه‌ای گفت:

«دلم می خواهد حوادثی را که برایم اتفاق افتاده تعریف کنم... از امروز صبح، دلم نمی‌خواهد راجع به دیروز صحبت کنم، برای اینکه دیروز آدم دیگری بودم.»